



«وِبر»

بارون کارل-ماریا-فردریک-ارنست فون وِبر (K-M.von Weber) با همه اسم و عنوان طویل و متشخص خود، به نجیب‌زادگان پروسی بر نخوت و مغرور شباهتی نداشت. کلمه «وِبر» بمعنی نجاج آمده است... دوران جوانی «وِبر» به جوانی موزار و بتهوون شباهت خاصی دارد. او هم، چون همکار نامور گذشته خود، در خانواده‌ای ساده و معمولی چشم‌بجهان گشوده بود که نسبت به موسیقی بی‌علاقه نبود؛ پدرش، مثل پدر موزار و بتهوون، تصمیم گرفته بود که فرزند خود را کودکی هنرمند بار آورد و از اینراه منبع درآمدی برای خود تهیه نماید. مادر «وِبر»، موجودی مهربان و نازنین بود؛ پدرش که مردی بلندپرواز و خیال‌پرداز بود، دارایی خود را در معاملات و امور مالی مربوط به تأثیر ازدست داده بود بدون اینکه در این میان تجربه‌ای اندوخته باشد. با اینحال پدر وِبر، برخلاف پدر بتهوون و تاحدی پدر موزار مرد سخت‌گیر و مستبدی نبود و وِبر توانست وقت و کوشش خود را، بجای

هنر نمایی های پر درآمد ولی بی حاصل معنوی، صرف تحصیلات موسیقی جدی بنماید. برادرش «فربدولن» که بدو درس موسیقی می داد روزی بوی گفته بود: «تومی توانی هر چه می خواهی بشوی ولی هرگز موسیقی دان نخواهی شد!...» از ظواهر امر چنین پیداست که این برادر معلم، مثل بسیاری از استادان موسیقی برای تشخیص استعداد های فوق العاده شم و بصیرتی نداشت زیرا شاگرد «بی استعداد» او بزودی موفقیت های هنری بسیار بچنگ آورد و، در بیست سالگی، در شهر «شتوتگارت» و در دربار «دوک وورتمبرگ» مستقر شد و مرجع خدمات و فعالیت های موسیقی مهمی گشت... ولی متأسفانه پدر و بر، که به همراه فرزند در دربار دوک سکنی گزیده بود، مرتکب حرکت دور از نزاکت

و خطائی شد که موجب غضب سلطان گردید و پدر و فرزندان را از دربارش راند و روانه زندانشان ساخت... چندی بعد دو ژاندارم پدر خطاکار و فرزندان بی گناه را تا سرحد همراهی کردند و آنها را، با چند پول سیاه، روانه دیار غربت نمودند...



رتال جامع علوم انسانی

و بر جسم آنحیف بود و برای پایداری در برابر مشکلات ناتوان می نمود. وی از مادرش، که بمرض سل در گذشته بود، ریه های ناسالمی باث برده بود... علاوه بر این وی، در نتیجه ضعف استخوان ران، اندکی می لنگید... ولی در عوض و بر بسیار باهوش و باشهامت بود و هیچگاه در برابر تقدیر نامهربان سر تسلیم فرود نمی آورد. از این گذشته وی جوانی پر استعداد بود، معلومات وسیعی داشت و می توانست در همه رشته های هنری توفیق یابد. اختراع و رواج چاپ سنگی چنان ویرا شیفته ساخته بود که چند صباحی هم و کوشش خود را وقف آن نمود. وی در نقاشی رنگ و روغن و مینیاتور نیز برای خود شهرتی بدست آورده بود. علاوه بر این و بر صدای دلکشی داشت و استعداد نوازندگی و بداهه نوازی پیانوی او شنوندگان را مبهوت

می ساخت. وی در «تفسیر» (!) موسیقی نیز ذوقی داشت و غالباً اشعاری را که همراه بایپانوی اومی خواندند، فی البداهه، همراهی و تفسیر می نمود... دستها وانگشتان بزرگ و بلند او چنان بود که از عهده اجرای فواصل بسیار بزرگی بردوی پیانو برمی آمد و همین امر بر زبردستی نوازندگی او می افزود. انگشتان او به سبب فاصله ای مرکب از يك اوکتا و چهارشتی پیانو را می پوشاند... در زمینه ادبیات هم و بر جوانی صاحب نظر بود و نسبت به مسائل «استیک» علاقه و ذوقی مخصوص داشت. وی در صد برآمد که بر علیه متن های ادبی اپراها - که در دوره او غالباً بی ارزش و سطحی می نمود - برخیزد و اعلامیه ای خطاب بشاعران آلمان منتشر ساخت و از آنها دعوت کرد که برای بالا بردن سطح نمایش های غنائی کوشش و همکاری نمایند. و بر برای اصلاح نقد و انتقاد هنری دوره خود نیز کوشید و حتی خود مقالات انتقادی بسیار جالبی در روزنامه های مهم منتشر ساخت. او حتی دست به تأسیس انجمنی زد که هدفش تربیت و بالا بردن سطح معلومات علاقمندان به موسیقی بود. ولی همه این فعالیتها ویرا از مسافرت های متعدد بازمی داشت؛ و بر پیوسته برای اجرای کنسر و رهبری آثار خود بشهرهای مختلف آلمان می رفت و گاهی نیز به سوئیس و فرانسه و انگلستان سفر می کرد. برای جوانی که از نعمت و سلامت جسمانی چندان بهره ای نداشت این همه کوشش و فعالیت اندکی اغراق آمیز بود؛ وی اندک سلامت جسمانی خود را بر سر آن گذاشت و در چهل سالگی، در طی یکی از مسافرت های خود به لندن که برای رهبری اپرای «اوبرون» خود انجام داده بود، بزرگ ناگهانی درگذشت. وی از مرگ قریب الوقوع خود آگاهی داشت ولی، برای تأمین معاش خویشان خود، پیشنهاد نمایشها و برنامه های پردرآمدا، با همه خستگی و وضعی که برایش بیار می آورد، رد نمی کرد.

و بر مردی مهربان و خوش مشرب و بذله گو بود و با وجود وضع سلامت نامساعدش هیچگاه طبع شوخ و خوش مشرب خود را ترك نگفت. مشهور است که وی سگی داشت که او را «دختر خانم» («مامزل» مخفف «مادماوازل») اسم گذارده بود؛ علت این اسم گذاری فقط آن بود که هنگامی که وی در کوچه بدختر جوانی برمی خورد و اسم سگ خود را بر زبان می آورد، دختر



جوان بخیال اینسکه
مورد خطاب قرار گرفته
است بر می گشت و این
«اشتباه» موجب تفریح
وبر می شد!...

در فصل های پیشین
ما با آهنگسازان کلاسیک
سر و کار داشتیم. تاریخ

موسیقی با «وبر» وارد در دوران جدیدی می گردد که «رومانتیسیم» نام دارد. این اصطلاح را موسیقی دانان از نقاشان و شاعران اقتباس کرده اند. لفظ «رومانتیک» به طرز فکر و دید و احساس و توصیف جدیدی از زندگی اطلاق می شود. هنرمندان رومانتیک بیش از همه چیز با احساسات و عوالم درونی شخصی خود توجه دارند؛ از دنیای واقع روی بر می گردانند و با فسانه های خیال انگیز و دنیای وهم و خیال می پردازند. ولی، آنچه موجب تعجب می تواند شد، اینست که منظره هایی که هنرمندان رومانتیک، به نیروی تخیل بلند پرواز خود، از طبیعت ساخته اند حقیقی تر و «شبهه» تر از آثار هنرمندان کلاسیک و «واقع بین» جلوه می کند... مناظر «کلاسیک» آندکی تصنعی و قراردادی می نماید در حالی که مناظر رومانتیک، زنده تر، گویا تر و مهیج تر است.

وبر در تاریخ موسیقی عمومی جایی بس مهم اشغال می کند. آثار او، چه از نظر اندیشه و محتوی و چه از لحاظ فورم، مظهر خالص ترین رومانتیسیم است. احساس و طراوت طبیعت و تنوع رنگ آمیزی «آرمونیک»، که در آثار او برای توصیف طبیعت بکار رفته، از لحاظ فنی چنان جالب و بدیع است که گوئی این هم دوره و معاصر بشوون، در زمان واگنر می زیسته است.

سه ابرای او: «فرایشویتز»، «اوریانته» و «اوبرون» آثار است که از نظر بدعت و تازگی بسیار مهم و پر مایه است و تأثیر آن بر روی موسیقی، در سرتاسر قرن نوزدهم محسوس می باشد. غنای رنگ آمیزی ارکستر و لحن عمیق و جانگداز آثار او، احساس انسانی عمیق و پرهیجانی را وارد نمایش ابرائی نمود که در آثار کلاسیک هیچگاه معادل و نظیری نداشته بود.

از جمله آثار دیگر او دو سنفونی، دو کنسرتو برای پیانو، کنسرتوهای برای سازهای مختلف، قطعات موسیقی مجلسی، «وارباسیون»های متعدد، دو «مس»، چندین «کانتات»، قطعات آواز تنها و دسته‌جمعی، همه قابل ذکر و حائز اهمیت است.

و برادر پس از مرگش نخست در انگلستان بنگار سپردند. ولی در سال ۱۸۴۴، تقریباً بیست سال پس از مرگ و دفنش، واگنر دولت آلمان را واداشت که جسد آهنگساز پرافتخار آلمانی را مطالبه نماید. بمناسبت برگشت جسد «و بر» مجلس و تشریفات مفصلی، شبانه، در شهر «درسد» ترتیب داده شد. تابوت آهنگساز فقید، که بر روی کشتی مخصوصی قرار داشت، رودخانه «الب» را پیچیده و بساحل نزدیک شد؛ بر روی ساحل جمع کثیری از شخصیت‌های رسمی و همچنین یک ارکستر و یک دسته آواز جمعی، در انتظار رسیدن کشتی بود؛ هنگامی که کشتی بساحل رسید، تابوت در اثر تمهید فنی مخصوصی که بکار برده و ماشینی که تعبیه کرده بودند، خود بخود و با آهستگی از محل خود بالا آمد؛ در این موقع ارکستر سر رهبری واگنر شروع بنواختن مارش عزائی کرد که واگنر با استفاده از آهنگهای اپرای «اوربانت» بهمین مناسبت ساخته بود ...

بدینگونه واگنر بنمایندگی موسیقیفیلان آلمان، فرا تبحر شناسی خود را از



موسیقی دانی ابراز می نمود که مال پیش از آنان در راه هنری بر حاصل و افتخار آمیز قدم گذاشته بود. این مراسم تجلیل که حالت و جنبه روماتیک شدیدی داشت، کاملاً درخور بزرگداشت نخستین آهنگساز مهم روماتیک می نماید ...